

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۹۰

صفحات: ۳۱-۵۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۱/۱۷

## بررسی نقش مدرنیسم در شکل‌گیری رادیکالیسم اسلامی: مطالعه موردی مصر

دکتر احمدساعی\* / علی محمد حقیقی\*\* / محمود مقدس\*\*

### چکیده

نوشتار حاضر می‌کوشد روند شکل‌گیری رادیکالیسم اسلامی را مورد بررسی قرار دهد. در این راستا تلاش می‌شود در پاسخ به این سوال که مدرنیسم چه نقشی در شکل‌گیری رادیکالیسم در مصر داشته این فرضیه بیان گردد که بنیادگرایی اسلامی و نوع افراطی آن یعنی رادیکالیسم اسلامی، قیام و شورشی علیه وضع موجود و نیز بحران چند بعدی به وجود آمده در کشورهای اسلامی به طور عام و مصر به طور خاص بعد از ورود مدرنیسم به آن کشورها بوده است. بنیادگرایی اسلامی در واقع پاسخی به مبارزه‌طلبی غرب و واکنشی قدرتمند نسبت به بحران‌های جامعه می‌باشد و معتقدان به این خط مشی آن را هویت جدیدی برای مسلمانان و راه‌حلی برای زوال و انحطاط جوامع اسلامی می‌دانند. به عبارت دیگر، غرب و مدرنیسم علت العلل مشکلات تلقی می‌گردد و چاره درد نابسامانی‌ها در بازگشت به اسلام راستین و ضدت با غرب و ارزش‌های آن دانسته می‌شود.

### کلید واژه‌ها

مدرنیسم، بنیادگرایی، رادیکالیسم اسلامی، اخوان المسلمین.

\* عضو هیات علمی و دانشیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران [Ahmadsaie@yahoo.com](mailto:Ahmadsaie@yahoo.com)

[Am.haghighi@yahoo.com](mailto:Am.haghighi@yahoo.com)

[Saintmahmud@gmail.com](mailto:Saintmahmud@gmail.com)

\*\* عضو هیات علمی و مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب

\*\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران

## مقدمه

پدیده رادیکالیسم اسلامی در سال‌های اخیر به ویژه پس از حوادث مربوط به یازده سپتامبر تبدیل به یکی از بحث برانگیزترین چالش‌ها در محافل آکادمیک و به دنبال آن، سوژه داغ رسانه‌ها شده است. رادیکالیسم اسلامی پدیده‌ای مدرن است که در پی ورود مدرنیسم به جهان اسلام در دو سده اخیر شکل گرفته است. با ورود مدرنیسم به جهان اسلام، ساخت سنتی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جهان اسلام دستخوش دگرگونی شد و بسیاری از مناسبات مبتنی بر روش مألوف گذشته مورد تردید قرار گرفت. این امر به دنبال خود مشکلاتی مانند بحران هویت، بحران مشروعیت، تضاد طبقاتی، ضعف نظامی و بحران فرهنگی را به وجود آورد. این انحطاط و پیامدهای آن، مسلمانان را واداشت که به کند و کاو پیرامون دلایل وضع نامساعد خود بپردازند. پیدایش سه مکتب فکری عمده، پیامد این جستجو بوده است. جریان غربگرا اسلام را منبع مشکلات جوامع اسلامی و غربگرایی را تنها راه غلبه بر آن می‌دانست. جریان اصلاح طلبی اسلامی، بازگشت به اسلام اصیل و اتخاذ جنبه‌های مثبت تمدن غرب را دنبال می‌کرد. راه حل سوم، تمسک به قرآن و اسلام راستین و تضاد با هرگونه ارزش وارداتی غرب است که منجر به شکل‌گیری پدیده رادیکالیسم اسلامی شد. در میان کشورهای عربی، مصر بی‌گمان نقش ویژه‌ای را در طول چند دهه گذشته بازی کرده است. برجستگی و اهمیت مصر در این حقیقت نهفته است که جریان رادیکالیسم اسلامی از این کشور به سایر نقاط جهان اسلامی گسترش یافته است. از این‌رو، در این پژوهش تلاش می‌شود تأثیرگذاری مدرنیسم بر شکل‌گیری رادیکالیسم اسلامی در مصر مورد بررسی قرار گیرد.

سوال اصلی مقاله از این قرار است که ورود مدرنیسم به جهان اسلام، چه اثراتی بر شکل‌گیری رادیکالیسم اسلامی به ویژه در مصر داشته است؟ فرضیه‌ای که در پی آزمون آن هستیم عنوان می‌دارد که از پیامدهای ورود مدرنیسم به جهان اسلام، استعمار، از هم گسیختگی فرهنگی، قطبی شدن جوامع اسلامی، شهرنشینی گسترده، تضاد طبقاتی، بحران هویت و بحران مشروعیت بود. مدرنیزاسیون که در اکثر کشورهای اسلامی با حمایت دولت انجام می‌شد حضور و مداخله حکومت را در تمام جنبه‌های زندگی مردم گسترش داد. این انحطاط و پیامدهای آن مسلمانان را واداشت که به فکر یافتن راه‌حل و مقابله با این وضعیت

نامساعد باشند. یکی از این راه‌حل‌ها ظهور پاسخ‌های رادیکال بود که در نتیجه آن رادیکالیسم اسلامی به‌عنوان یک واکنش در برابر بحران‌های سیاسی و اجتماعی پدیدار گشت. بنابراین، فرضیه تحقیق این است که رادیکالیسم اسلامی حاصل تلاش برخی از مسلمانان برای حل بحران‌ها و پیامدهای سیاسی و اجتماعی ورود مدرنیسم به جهان اسلام بود.

روند افزایش آگاهی اسلامی نام‌های متعددی چون احیاء، نوزایی، پاک‌دینی، بنیادگرایی، تجدید دعوی، بیداری، اصلاح‌طلبی، رستاخیز، حیات بخشی دوباره، مبارزه‌جویی، فعال‌گرایی، اعتقاد به ظهور یک منجی در هر هزار سال، مهدویت، بازگشت به اسلام و اسلام سیاسی به خود گرفته است. این اصطلاحات، روی هم‌رفته برای توصیف پیچیدگی پدیده بازخیزی اسلامی سودمندند گو اینکه این اصطلاحات نوعی رکود و نهفتگی به اسلام نسبت می‌دهند که با واقعیت تطبیق نمی‌کند. شارحین و طرفداران این جنبش به تکرار از تعبیر «البعثه الاسلامیه» (رنسانس اسلامی)، «الصحوه الاسلامیه» (بیداری اسلامی)، «احیاء الدین» (تجدید حیات دینی)، «الاصولیه الاسلامیه» (بنیادگرایی اسلامی) استفاده کرده‌اند. مناسب‌ترین اصطلاح همان «الاصولیه الاسلامیه» یا بنیادگرایی اسلامی است، زیرا به معنی جستجوی اصول و بنیادهای ایمان، بنیادهای جامعه اسلامی (امت)، و پایه‌های مشروعیت اقتدار (شرعیه الحکم) می‌باشد. یک چنین طرحی بیشتر بر بعد سیاسی جنبش اسلامی تاکید دارد تا بر جنبه مذهبی آن (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۲۴-۲۳). در این پژوهش، از آنجا که در پی بررسی روند رادیکال شدن بنیادگرایی اسلامی هستیم، نوع افراطی آن را «رادیکالیسم اسلامی» می‌نامیم.

### گفتار اول: رادیکالیسم اسلامی؛ مختصات و تعاریف

در ابتدای قرن بیست‌ویکم و آغاز هزاره سوم میلادی، نهضت بازخیزی و احیاءطلبی اسلامی که از حدود صد سال قبل آغاز شده و طی چند دهه اخیر به اوج خود نزدیک شده است، پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، جای خود را به‌عنوان یک نیروی سیاسی جدید در مرکز توجهات جهانی باز کرد. این پدیده که غربی‌ها نام بنیادگرایی اسلامی را بر آن نهادند پس از شکست ایدئولوژی مارکسیسم در حقیقت جدی‌ترین چالش عصر جدید در مقابل لیبرال دموکراسی غرب که حال خود را «نقطه پایان دگرگونی ایدئولوژیک بشریت» و «شکل نهایی دولت بشری»

در پایان تاریخ می‌داند بوده است. بنیادگرایی اسلامی نهضتی سیاسی و فکری می‌باشد که به دنبال راه‌چاره برای وضعیت عقب‌مانده جوامع اسلامی می‌گردد. ریشه‌های این حرکت از اواخر قرن نوزدهم آغاز شد و در مسیر خود تجربیات مختلفی را در طیف‌های گوناگونی از اصلاح طلبی میانه رو تا رادیکالیسم افراطی شاهد بوده است.

در ایالات متحده آمریکا گروه‌های مسیحی که خود را از جامعه کنار می‌کشند تا زندگی گروهی و ابتدایی مسیحیان اولیه را تجربه کنند بنیادگرا نامیده می‌شوند، چرا که آنان به مبانی مسیحیت نخستین رجوع می‌کنند. برخی نویسندگان، تحت تأثیر این اصطلاح انگلوساکسون، جریان فکری افراط‌گرا را بنیادگرایی اسلامی می‌نامند که به برخی وجوه صوری و حاشیه‌ای اسلام - که در پی اعمال خشونت است - توجه می‌کنند (عشماوی، ۱۳۸۲: ۱۰۹-۱۱۰).

لازم به توضیح است که علیرغم نکته ذکر شده در خصوص نامناسب بودن عبارت بنیادگرایی اسلامی و انتقادات فراوان وارد بر آن از سوی بعضی از نویسندگان مسلمان (Said, ۱۹۷۹: ۲۰-۳۷) و غربی (Lawrence, ۱۹۸۷: ۵۱-۵۷)، در این پژوهش کماکان از همین عبارت به دلیل شیوع آن در ادبیات سیاسی معاصر استفاده خواهد شد. یک تعریف سه قسمتی از اصول کلیدی جنبش‌های اسلامی رادیکال، در اینجا می‌تواند مفید باشد:

- اسلام پاسخی برای تمام مشکلات جامعه و کشور است. ضعف نسبی در مقایسه با غرب، توسعه نیافتگی اقتصادی، نابرابری و بی‌عدالتی و مشکلات مشابه دیگر نتیجه عدم به کار بستن اصول اسلامی‌اند.

- به کارگیری اصول اسلامی و حل مشکلات عظیم جوامع و دولت‌های اسلامی، مستلزم بدست گرفتن قدرت توسط گروه‌های اسلامی رادیکال است.

- مناسب‌ترین تفسیر از اسلام تفسیری است که توسط این گروه‌ها و رهبران آن‌ها ارائه می‌شود (Rubin, ۱۹۹۸: ۲-۳).

## گفتار دوم: ورود مدرنیسم و خیزش رادیکالیسم اسلامی؛ زمینه شکل‌گیری و ریشه‌های تاریخی

غالب بحث‌های نظری در زمینه ریشه‌های شکل‌گیری بنیادگرایی اسلامی در چارچوب گفتمان نوگرایی (مدرنیزاسیون) و تقابل میان تجدد و سنت در جوامع اسلامی صورت گرفته است. محققان علوم اجتماعی در غرب که در صدد تحلیل پدیده بنیادگرایی اسلامی بوده‌اند، بیشتر به قرار دادن بحث اسلام‌گرایی در چارچوب گفتمان نوگرایی تمایل داشته‌اند. آغاز عصر جدید در خاورمیانه، مانند سایر قسمت‌های جهان، معمولاً از زمان نفوذ مغرب زمین تعیین می‌شود، به سخن دقیق‌تر از هنگامی که امپریالیسم اروپایی به منقطه آمد بسط یافت و فرایند دگرگونی را بنا نهاد. بیشتر کارشناسان معتقدند که تصرف مصر به وسیله ناپلئون در سال ۱۷۹۸ سرآغاز این دوره جدید در خاورمیانه می‌باشد.

بعد از حمله ناپلئون به مصر و رخنه غربی‌ها، دگرگونی‌های عظیمی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... در این کشور صورت گرفت و اندیشه‌های نوینی در مصر پا به عرصه وجود گذاشت (لوین، ۱۳۷۸: ۲). به طور کل، می‌توانیم مراحل را در تطور اندیشه اجتماعی - سیاسی جهان عرب و به ویژه مصر، در دوران نوین مشخص کنیم که نسبتشان با مهم‌ترین رویدادهای تاریخ عرب یکسان باشد:

**الف) نیمه نخست سده نوزدهم.** این مرحله، مرحله انحطاط امپراتوری عثمانی و برپایی یک دولت نیرومند مصری عملاً مستقل بود. در این مرحله، نخستین واکنش خلق‌های عرب در برابر فرهنگ غربی رخ می‌دهد و برای درک نهادها و معیارهای زندگی اروپایی کوشش می‌شود. این مرحله، آغاز نوزایی فرهنگی در کشورهای عربی است.

**ب) از دهه پنجاه تا دهه هفتاد سده نوزدهم.** در این مرحله، فرایند رشد و توسعه روابط کالایی - پولی در مصر با تاثیر از بازار جهانی رونق می‌یابد. برای فروپاشی زمین‌داری و گذار به سرمایه‌داری عوامل مناسبی پدیدار می‌شود و گروه‌های اجتماعی شاخص جامعه سرمایه‌داری شکل می‌گیرد.

**ج) از دهه هفتاد سده نوزدهم تا اوایل دهه اول قرن بیستم.** در این مرحله، گسترش مالی - اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری فزونی می‌یابد. امپراتوری عثمانی و کشورهای

عربی به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تبدیل می‌شود و جنبش و تحرک برای چیرگی بر پس مانده‌های فئودالی در این کشورها افزایش می‌یابد. نبرد رهایی بخش پا می‌گیرد و شدت می‌یابد. ایدئولوژی طبقه سوداگر نیز شکل می‌گیرد و آگاهی و اندیشه پیشرو پدید می‌آید. شالوده فلسفه و جامعه‌شناسی نوین عرب ریخته می‌شود و گرایش به جامعه اسلامی و نوگرایی اسلامی گسترش می‌یابد. اندیشه ناسیونالیستی با رنگ و بوی خاص محلی و عربی پدیدار می‌شود. می‌توان این چهارچوب زمانی (مرحله میان اواخر دهه هفتاد تا دهه نود) را مرحله مصری در روشننگری نامید.

**د) بیست سال نخست قرن بیستم.** مرحله بیداری آسیا و جنگ اول و انقلاب سوسیالیستی اکتبر و روسیه است. سیمای مشخص این مرحله، رشد بسیار سریع آگاهی ملی خلق‌های عرب و پیدایش اندیشه‌های سوسیالیستی در خاور عربی است.

این تحولات عظیم در تاریخ مصر با فرمانروایی محمد علی پاشا (۱۷۶۹-۱۸۴۹) که از او به عنوان بنیانگذار مصر نوین یاد می‌کنند به صورت جدی آغاز شد. محمد علی پاشا که از حمایت مردم مصر برخوردار بود پس از غلبه بر نیروهای انگلیسی و شکست دادن ممالیک در تاریخ ۹ ژوئیه ۱۸۰۵ به فرمانروایی مصر رسید (صبری، ۱۹۹۱: ۳۳-۳۱). او پس از رسیدن به قدرت دست به اصلاحات گسترده‌ای زد که در تاریخ این کشور همانند نداشت. این اصلاحات، جامعه مصر را از بیخ و بن دگرگون ساخت. محمدعلی پاشا با اصلاح و تجدید سازمان نظام حکومتی و اجتماعی مصر توانست حیات رژیم خود را تا سال‌ها تضمین کند. او سلسله‌ای را در مصر تشکیل داد که تا سال ۱۹۵۲ کنترل مصر را در دست داشت. وی بنابر توصیه مستشاران فرانسوی و ایتالیایی خود، برای اولین بار برخی از کشاورزان مصری را به استخدام خود درآورد و ارتش نوین مصر را تشکیل داد. برچیدن نظام تیولداری و ارایه یک نظام مالیاتی جدید از دیگر اقدامات اصلاحی محمد علی بود. او با مصادره تیول‌ها و موقوفاتی که در دست علما قرار داشتند، قدرت این گروه را نیز درهم شکست. در زمینه اقتصادی با استخدام تکنسین‌های خارجی، کارخانه‌هایی را برای تولید پارچه‌های کتان و پشمی، قند، کاغذ، شیشه، چرم و سلاح در مصر احداث کرد. پایه‌گذاری یک نظام آموزشی نوین در مصر از دیگر اقدامات محمدعلی پاشا بود (عمون، ۱۹۲۳: ۲۱۱-۲۰۸). پس از محمد علی فرزندش اسماعیل پاشا نیز

تلاش فراوانی در راه توسعه مصر انجام داد. او راه پدرش در جهت رشد اقتصادی و تکنولوژیک مصر را ادامه داد، خطوط راه آهن و تلگراف را در این کشور گسترش داد، کانال سوئز را افتتاح کرد، و بندر جدیدی را در اسکندریه بنا نهاد. اسماعیل همچنین به تقلید از غرب دادگاه‌ها، مدارس، دانشکده‌ها، و کتابخانه‌های مدرنی را در مصر افتتاح نمود، اقدام به تاسیس خانه‌های اوپرا و سالن‌های تئاتر در این کشور کرد و انتشار مطبوعاتی به سبک مطبوعات غربی را در کشور آغاز نمود. بدین ترتیب می‌توان گفت که اسماعیل پاشا زیربنای مدرنیته فرهنگی را در کشور مصر بنیان نهاد (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۸۶۳).

بعد از محمد علی پاشا و اسماعیل پاشا، سایر فرمانروایان مصر نیز دست به اصلاحاتی زدند و باعث ایجاد تغییراتی در ساختار سنتی جامعه مصر شدند. اما تغییرات و دگرگونی‌های دو شخص مذکور در ابتدای تاسیس مصر نوین، بسیار تاثیرگذار و تحول آفرین بودند. با این وجود، این تحولات علاوه بر پیامدهای مثبتی که برای این کشور به همراه داشت با تخریب جامعه سنتی موجب شد که مصر آرامش خود را از دست داده و ناآرامی و بی‌نظمی بر آن حاکم شود. از سوی دیگر مسلمانان دریافتند که با عصر طلایی مسلمانان دیگر به سرآمده و جایابی قدرت به طور آشکار رابطه بین اسلام و غرب را معکوس کرده بود. مسلمانان به طور روزافزون خود را در موضع دفاعی‌تری در برابر توسعه طلبی اروپایی‌ها می‌یافتند. این تهدید عبارت بود از تهاجم قابل ملاحظه‌ای به اسلام از ابعاد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی. حاکمیت غربی‌ها و موضوع مدرنیته کردن، سوالات جدیدی را مطرح کرده و اعتقادات و عادات سنتی را به مبارزه می‌طلبید (عراقچی، ۱۳۷۵: ۷۱-۷۲). نتیجه تحولات مذکور وقوع بحرانی همه جانبه و چند بعدی در جامعه مصر بود. بحرانی که حیات سیاسی - اجتماعی مصر و دیگر کشورهای منطقه را دستخوش تحولات شگرفی نمود. مختصات این بحران عبارت بود از:

### ۱- بحران هویت

یکی از نتایج انحطاط و زوال اسلامی، ایجاد بحران هویت فردی و جمعی در میان مسلمانان بود. این زوال فزاینده باعث ظهور ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی رقیبی شد که هویت نژادی - زبانی داشتند. در منطقه خاورمیانه، سه نوع ناسیونالیسم بومی به جای امت اسلامی ظهور کرد

که عبارت بودند از ناسیونالیسم ترکی، ایرانی و ناسیونالیسم عربی-مصری. افکار ناسیونالیستی با سرعت قابل توجهی در سطح مصر گسترش یافتند. حتی قبل از ورود ایدئولوژی ملی‌گرایی به مصر، نویسندگان این کشور همواره در نوشته‌های خود از مصر به عنوان «وطن» یعنی سرزمینی مادری شان یاد می‌کردند. به طور کلی وجود تجانس و همگنی در سطح مصر، در انزوا قرار داشتن این کشور، وجود دولت مرکزی در کلیه اعصار تاریخی این کشور و وجود ویژگی‌های مشخص و مشترک فرهنگی در بین مردم این کشور، از جمله عواملی بودند که باعث توجه و گرایش سریع مصریان به ناسیونالیسم و آرمان‌های ملی‌گرایانه شدند (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۸۷۲).

## ۲- بحران مشروعیت

فوری‌ترین نتیجه بحران هویت و از خودبیگانگی، از بین رفتن سریع مشروعیت نخبگان و نهادهای حاکم است. شکست این رهبران، زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بحران مشروعیت را تقویت می‌کند. از زمان حمله ناپلئون به مصر، این کشور کم و بیش، تحت سلطه یکی از قدرت‌های بزرگ غربی بود. ملت مصر، بعد از این رخداد همیشه حاکمان خود را به علت قرار گرفتن به عنوان آلت دست بیگانگان زیر سوال می‌بردند و بدین سان مشروعیت آن‌ها زیر سوال قرار می‌گرفت. بدبینی مردم به حکومت‌های خود به حدی بود که فرمانروایان این کشور بی‌اعتبارترین افراد به شمار می‌رفتند.

## ۳- سوء حکومت نخبگان و فشار و سرکوب

مشروعیت سیستم‌های سیاسی و نخبگان دائماً براساس عملکرد رهبران تقویت و تضعیف می‌شود. رهبران کشورهای اسلامی که از یک پایگاه مشروعیت ضعیف برخوردارند غالباً فاقد «سرمایه سیاسی» اولیه لازم برای در پیش گرفتن سیاست‌های موثری بوده‌اند که سنگ بنای یک نظم عمومی باثبات به حساب می‌آیند. عجز و قصور مکرر نخبگان در اتخاذ و اجرای سیاست‌های اجتماعی سودمند، به از بین رفتن مشروعیت اندک آن‌ها، و در نتیجه استفاده فزاینده از نیروی قهریه و زور برای حفظ کنترل منجر شد. عدم مشروعیت حکومت‌ها و



نهادهای مسلط بر جامعه مصر منجر به عکس‌العمل‌هایی شد که مردم را در مقابل حکومت گران قرار داد و آن‌ها نیز برای حفظ موقعیت خود، اقدام به سرکوب و فشار بر جنبش‌ها و فعالیت‌های مردمی کردند و آن را با شدت تمام دنبال کردند.

#### ۴- تضاد طبقاتی

نخستین نتیجه عدم صلاحیت و سوء حکومت نخبگان، توزیع بد ثروت تقریباً در تمامی کشورهای اسلامی است. این امر، قطب‌بندی و تضاد طبقاتی میان مردم را سریعاً افزایش داده است. عدم صلاحیت و سوء رفتار نخبگان و حاکمان مصری توزیع بد ثروت را به دنبال داشت که در اثر آن جامعه مصر به دو قشر غنی و فقیر تقسیم شدند. توزیع ناعادلانه و نادرست ثروت، شکاف موجود در جامعه را افزایش داد. فاصله و شکاف وسیع میان غنی و فقیر، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های سیاسی محیط بحران در مصر به شمار می‌آید.

#### ۵- ضعف نظامی

پنجمین عامل وضعیت بحرانی جهان اسلام، تداوم شکست‌های نظامی است. احساس حقارت مسلمانان در برابر سلطه اروپا در اثر ضعف نظامی مداوم اعراب در مقابل اسرائیل تقویت گردید. در مصر نیز ضعف نظامی از عوامل ایجاد بحران اجتماعی چند بعدی بود. برخورداری از توان نظامی کافی برای حفظ منابع حیاتی این کشور به یکی از آرزوهای مهم مصری‌ها تبدیل شد که علیرغم مصرف منابع عظیم اقتصادی و انسانی و تشکیل نیروهای نظامی پرزرق و برق، این آرزوی دیرینه تحقق نیافته است و مردم مصر همیشه شاهد ناکامی‌ها و شکست‌های ارتش خود به ویژه در مقابل اسرائیل بوده‌اند.

#### ۶- نوسازی و بحران فرهنگ

در اساسی‌ترین و عمده‌ترین سطح موجودیت اجتماعی، بحرانی فرهنگی جهان اسلام را فراگرفته است. این بحران در اثر عمل متقابل پنج عنصر ذکرشده، یعنی بحران هویت، مشروعیت، سوءحکومت نخبگان، تضاد طبقاتی و ضعف نظامی، تشدید می‌شود. اما نیرومندترین

عامل بحران فرهنگی جهان اسلام تأثیر تخریبی نوگرایی است. انگیزه نوگرایی در اصل آرزوی پیروی از غرب در رسیدن به قدرت نظامی و تحول و توسعه اقتصادی بود. این انگیزه دوگانه برای نوگرایی نظامی و اقتصادی، که بیشتر ناموفق بود و باعث بی‌ثباتی شد و کشمکش وسیعی میان سنت‌گرایان و نوگرایان به وجود آورد زیرا نوگرایی به دنبال خود هنجارها و ارزش‌های رفتاری غیربومی را وارد جامعه کرد. غربی شدن سطحی و ظاهری نخبگان سیاسی و اقتصادی و نیز مصرف‌گرایی بی‌بندوبارانه و رفتار غیربومی، آن‌ها را از پیروان فقیر و سنتی‌شان جدا می‌کرد. این مساله باعث ایجاد شکاف فرهنگی خطرناک سیاسی میان حکام و محکومین شده است. برخورد میان فرهنگ مهاجم غربی و سیستم ارزش بومی، در اذهان مسلمانان نوعی احساس حقارت در برابر غرب ایجاد کرده است.

تأثیر متقابل پنج بحران مذکور در جامعه مصر عامل تشدید بحران فرهنگی در این کشور شد. توسعه و نوسازی سیاسی - اقتصادی، اداری و اجتماعی آرمان مشترک همه کشورها و رهبران مختلف بوده است. انگیزه نوگرایی و مدرنیزاسیون در جامعه مصر، به تقلید از غرب در رسیدن به پیشرفت و توسعه اقتصادی و قدرت نظامی تبدیل شد. در برخورد با این بحران‌ها و مشکلات و در یک تقسیم‌بندی کلی، واکنش نخبگان مصری در دو قرن اخیر را می‌توان در سه دسته و در سه جریان زیر خلاصه کرد (Khurshid, ۱۹۸۳: ۲۱۹).

**الف) جریان غربگرایی / غربزدگی:** گروهی از نخبگان جوامع اسلامی، راه چاره را پیروی از تمدن غرب و تقلید جوامع اسلامی از تجربه غربی‌ها در توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌دانستند. سیاستمداران و رجال سیاسی، اداری، نظامی، صاحبان مشاغل و دانشجویان ترکیب اجتماعی این گروه را تشکیل می‌دادند. این جریان در تماس روزافزون مسلمانان با اروپائیان و رویکرد عملی آنان به غرب در دو قرن اخیر به وجود آمد که طی آن به تدریج نهادها، روابط، ارزش‌ها و گرایش‌های غربی پذیرفته شد. در واقع تقلید و تبعیت همه جانبه از نهادها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و الگوهای غربی و فرهنگ و تمدن غرب و جهت‌گیری‌های مبتنی بر سکولاریسم، ماتریالیسم، اومانیسم، لیبرالیسم، سیانتیسم و ناسیونالیسم از مشخصه‌های اصلی این جریان

است (موثقی، ۱۳۸۷: ۹۶-۹۷). متفکرانی مانند طهطاوی، طه حسین، سلامه موسی، علی عبدالرازق و عبدالرحمن بدوی را می‌توان در این گروه قرار داد (مرادی، ۱۳۸۴: ۳۴).

**ب) جریان احیاء و بازسازی تفکر دینی (اصلاح‌طلبان دینی):** این گروه درباره غرب و دستاوردهای آن رهیافتی گزینشی دارند. این گروه غرب را به عنوان یک تمدن در نظر گرفته و جنبه‌های مثبت و منفی آن را مدنظر قرار می‌دهند. برای آن‌ها، شناخت دقیق و عمیق جنبه‌های تمدنی غرب یک ضرورت اساسی است. از سوی دیگر، اینها به اسلام نیز به عنوان یک میراث تمدنی می‌نگرند و آن را به عنوان یک اساس جدید فرهنگی و تمدنی معرفی می‌کنند. آن‌ها خواستار ظهور اسلام به عنوان یک جنبش اجتماعی-سیاسی هستند که در پی بازگشت به پیام اولیه اسلام است. محمد عبده و شاگردان و پیروان او در این گروه جای می‌گیرند (همان، ۳۴).

**ج) بنیادگرایی اسلامی / رادیکالیسم اسلامی:** جریان غالب در این گرایش تمامی مظاهر پیشرفت و تمدن غرب را انکار می‌کرد و با دوری گزیدن از جلوه‌های نوگرایی بر حفظ سنت‌های کهن مذهبی به همان شیوه و بدون ایجاد هرگونه تفسیر یا اجتهاد تاکید می‌ورزید. جریان بنیادگرا غرب را حتی در بعد مادی الگو نمی‌داند و برعکس جریان قبلی، به دنبال کشف عناصر تمدن‌زای درون میراث اسلامی نیست. آنان تمدن غرب را جاهلیت قرن بیستم می‌دانند که باید ویران شود (احمدی، ۱۳۷۷: ۶۰).

این جریان همانند اصلاح‌طلبان دینی بر ضعف داخلی امت اسلامی و تهدید خارجی امپریالیسم غربی تاکید می‌کند ولی با این حال در محکوم کردن غرب بسیار قاطع‌تر و در تاکید بر خوداتکایی کامل اسلام بسیار جدی‌تر بودند. آن‌ها معتقدند که سرمایه‌داری و مارکسیسم هر دو ایدئولوژی‌های غیردینی ساخت بشر بوده که با صراط مستقیم و الهی اسلام ناسازگار هستند. اگر مسلمانان می‌خواهند به سعادت برسند باید بینش غیردینی و مادی‌گرای غرب را رد کرده و به اسلام راستین بازگردند که کمال آن همه ابعاد زندگی بشر را در بر می‌گیرد. بنیاد انحطاط این امت ناشی از فاصله گرفتن از اسلام حقیقی است و لذا احیای آن، تنها از طریق بازگشت به

صراط مستقیم اسلام میسر است، اسلامی که مرامی جامع و شامل برای زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها بوده بنیان جامعه و دولت مسلمانان را تشکیل می‌دهد. آن‌ها معتقدند که حاکمیت از آن خداست اما اعمال آن به ملت سپرده شده است. لذا حکومت اسلامی حکومت نمایندگی و مسئول اراده ملت است. این جریان، اسلام انقلابی را نمایندگی می‌کند که خواهان بدست گرفتن قدرت و ایجاد حکومت اسلامی است (عراقچی، ۱۳۷۳: ۳۰۳-۲۹۷). همانطور که قبلاً هم ذکر کردیم، تاکید ما در این پژوهش بر جریان سوم است. حال که با زمینه‌های شکل‌گیری این جریان آشنا شدیم در مرحله بعدی لازم است مهم‌ترین شخصیت‌های این جریان و اندیشه‌های آنان را مورد بررسی قرار دهیم.

### گفتار سوم: جنبش‌ها، شخصیت‌ها و اندیشه‌ها

#### الف) اخوان المسلمین

جنبش اخوان المسلمین، بیش از هر سازمان دیگری الگوی ایدئولوژیک و تشکیلاتی بنیادگرایی اسلامی در جهان اسلام بوده است. نفوذ معنوی و سیاسی اخوان المسلمین، علیرغم ریشه‌های مصری آن، در تمام جهان اسلام مشهود می‌باشد. شکل‌گیری جنبش اخوان المسلمین مهم‌ترین نقطه عطف در حیات جنبش‌های اسلامی در قرن بیستم است. جنبش اخوان المسلمین را اصولاً باید زائیده اوضاع سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر مصر در پی رواج تفکر جدایی دین از سیاست در میان روشنفکران و آهنگ احساسات ملی‌گرایانه برای اصلاح اوضاع این کشور در دوران اختناق بعد از انقلاب ۱۹۱۹ مصر بر ضد انگلیس دانست. اهداف بنیانگذاران این جنبش، از یک سو بر تحول در اعتقادات اسلامی مسلمانان و به ویژه مصریان از حالتی ایستا و بی‌تحرك به سمت پویایی و حاکمیت تعالیم شریعت بر زندگی اجتماعی و سیاسی مصر، و از سوی دیگر بر یگانگی مسلمانان در برابر استعمارگران غرب که کشورهای اسلامی را مورد تجاوز قرار داده بودند، دور می‌زد (آقایی و صفوی، ۱۳۶۵: ۹). جنبش اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸، توسط «حسن البنا» در اسماعیلیه مصر بنیان گزارده شد. در ماه ذی القعدة سال ۱۳۴۷ ه.ق برابر با مارس ۱۹۲۸ م بنا بر یادداشت شخصی حسن بنا، افتتاح

«جمعیت اخوان المسلمین» را شش نفر از کارگران مصری شاغل در پادگان نظامی انگلیسی‌ها، طی نشست با او رسماً اعلام نمودند (قرضاوی، ۱۳۸۱: ۷۲).

در سال ۱۹۴۸، در دوران نخست‌وزیری «ابراهیم عبدالهادی»، دولت مصر به اتهام کشته شدن نخست‌وزیر قبلی مصر یعنی «محمود نقراشی» معروف به «محمود فهمی پاشا» بدست طرفداران اخوان المسلمین و نیز توطئه برانداختن ملک فاروق، این جنبش را غیرقانونی اعلام کردند و اعضای آن را تحت شکنجه قرار دادند. انتقام دولت از این هم شدیدتر بود. در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹، هنگامی که حسن بنا در مقابل «جمعیه الشبان المسلمین» ایستاده بود، چند ناشناس او را با تیر هدف قرار دادند. وی پس از دو ساعت بدرود حیات گفت. در سال ۱۹۵۰، هنگام زمامداری حزب «وفد»، جنبش اخوان المسلمین بار دیگر به رهبری «حسن الهضیبی» فعال شد. در زمان حکومت ژنرال «محمد نجیب» در اوایل سال ۱۹۵۴ دوباره فعالیت این جنبش ممنوع شد و پس از مدتی دوباره این جنبش فعالیت خود را از سر گرفت. سرانجام به اتهام سوء قصد به جان «جمال عبدالناصر»، اعضای برجسته اخوان المسلمین روانه زندان شدند و فعالیت‌های این جنبش دوباره ممنوع اعلام شد (الحسینی، ۱۳۷۵: ۸۲-۸۱). ولی باز هم این جنبش به حرکت خود ادامه داد و تا به امروز نیز توانسته است ضمن مقابله با مشکلات و فشارها به حیات خود ادامه دهد.

### ب) اصول کلی اخوان المسلمین

اهداف اخوان المسلمین عمدتاً بر شش اصل زیر استوار است:

- ۱- **اصل علمی:** تفسیر و توضیح کامل قرآن کریم با بازگشت به اسلام اصیل و پاک کردن هر ناخالصی و دروغ و خرافات از ساحت مقدس آن؛
- ۲- **اصل عملی:** متحد ساختن ملت مصر و ملل اسلامی بر پایه اصول قرآنی، بازگشت به اسلام اصیل و تربیت نسل جدید بر مبنای اصول آن تا ملت آینده ملتی قرآنی باشد، نزدیک کردن نقطه‌نظرهای مختلف اسلامی به یکدیگر و بنای جامعه اسلامی بر پایه اصول یکسان و به دور از اختلافات فرقه‌ای و گروهی؛

۳- **اصل اقتصادی:** رشد ثروت ملی و حفاظت از آن، بالابردن سطح زندگی، عدالت اجتماعی فردی و گروهی، تضمین فرصت‌های برابر برای همگان، محدودکردن نفوذ خارجی در اقتصاد مصر و تشویق صنایع داخلی و تشکیل اتحادیه‌های کارگری به منظور ارتقای سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی زحمتکشان؛

۴- **اجتماعی و نوع دوستانه:** خدمات اجتماعی، تلاش برای محو جهل و بی‌سوادی، بیماری، فقر و تشویق به انجام کارهای مفید، عام‌المنفعه و سودآور؛

۵- **ناسیونالیستی و میهن‌دوستانه:** آزادی دره نیل و تمامی کشورهای عربی و سرزمین‌های اسلامی از چنگال بیگانگان، کمک به اقلیت‌های اسلامی در تمامی سرزمین‌ها برای آنکه بتوانند حقوق از دست رفته خویش را بدست آورند، حمایت از اتحاد اعراب، تلاش مستمر در راه تشکیل جامعه بین‌المللی اسلامی، تلاش در راه گسترش همکاری‌های بین‌المللی در راه حفظ آزادی و حقوق بشر، بنای جامعه آرمانی بر اساس قوانین اسلام و حفظ آن در میهن و انتقال مفاهیم و ارزش‌های آن به خارج؛

۶- **انسان‌گرایانه و جهانی:** ترغیب به ایجاد جامعه‌ای بر مبنای اصول اخلاقی - چه مادی و چه معنوی - از طریق قوانین جهانی اسلام، قوانینی که جهان تشنه تقوی و اخلاق را سیراب می‌سازند (حلبی، ۱۳۷۱: ۱۵۴).

### ج) سید قطب

سیدقطب حلقه ارتباطی غیرقابل انکار میان اخوان المسلمین از یک طرف و سازمان‌های رادیکال مصری مثل «التکفیر و الهجره» و سازمان «الجهاد»، از طرف دیگر است. شهرت او بیشتر به سبب بازنگری وی در تأثیر اصول‌گرایی اسلامی بر تحولات اجتماعی و سیاسی، به ویژه کتاب «نشانه‌های راه» (معالم فی الطریق) است. در کتاب تفسیر جامع قرآن، «فی ظلال القرآن الکریم» برداشت‌های مدرنی از مفاهیمی اسلامی نظیر «جهاد»، «جاهلیت» و «امت» مطرح شده است. این کتاب جایگاه مهمی در اندیشه‌های وی دارد (الخادی، ۱۳۸۰). در واقع، سید قطب به‌عنوان یک ایدئولوگ مبارز، رهبری تبدیل بنیادگرایی میانه‌رو اخوان المسلمین به افراط

گرایی جوان دهه ۱۹۷۰ را به عهده داشت (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۱۶۵). نقش و نفوذ محوری سید قطب بر مبارزان جدید از سه ویژگی برخوردار بود:

۱) سید قطب به عنوان یک نظریه پرداز، تأثیر نیرومندی بر نوزایی و جهت گیری جدید ایدئولوژی اسلامی داشت.

۲) قطب به عنوان عضو برجسته اخوان المسلمین کهن، تداوم سازمانی میان اخوان و شاخه‌های طغیانگر و سرکش آن را فراهم می‌ساخت.

۳) سرپیچی سید قطب، به عنوان یک عنصر فعال، از دولت و مرگ او باعث شد تا مبارزان جوان شیوه شهادت را از او بیاموزند (میراحمدی، ۱۳۸۴).

دغدغه اصلی سید قطب، پاسخ به سه سوال اساسی بود:

۱- وضعیت فعلی جهان و دنیای اسلام چگونه است؟

وی با مفهوم «جاهلیت» این پرسش را پاسخ می‌دهد. از دیدگاه سید قطب، جوامع جاهلی عبارتند از تمام جوامع بشری غیر از جامعه اسلام. به عبارت ساده هر جامعه‌ای که بر اساس اسلام و با قانون اسلام اداره نشود، جامعه جاهلی است. پس با این تعریف تمام جوامعی که در روی کره زمین وجود دارند، از نظر چگونگی موقعیت و اصول موضوعی اجتماعات جاهلی به حساب می‌آیند و در شمار جوامع جاهلی هستند (سید قطب، ۱۹۶۴: ۱۲۰).

۲- وضعیت مطلوب چیست؟

در اینجا مفهوم «حاکمیت» مفهوم کلیدی محسوب می‌شود. از نظر سید قطب، تنها حاکمیت قانونی و مشروع در یک جامعه خوب اسلامی، حاکمیت خداوند است. رژیم تنها می‌تواند به نام خداوند و با اجرای قوانین وحی الهی به اعمال حاکمیت بپردازد. اصل حاکمیت الهی تنها تضمین موجود در برابر قدرت بی حد و حصر حکمران است و فقط حکومتی عادلانه است که نشان الهی داشته باشد. در جامعه جاهلی، برخلاف جامعه اسلامی، حاکمیت دیگران و نه حاکمیت خداوند اعمال می‌شود و چنین حاکمانی نیز مورد ثنا و ستایش قرار می‌گیرند (کوپل، ۱۳۶۶: ۴۸-۴۹).

۳- راه رسیدن به وضعیت مطلوب چیست؟

در اینجا مفهوم کلیدی، مفهوم «پیشتاز امت» است. سید قطب پس از ارائه مفاهیم جامعه اسلامی و جامعه جاهلی، به بررسی این مسئله پرداخت که چگونه می‌توان جامعه جاهلی را

نابود کرد و بر مخروبه‌های آن حکومت اسلامی برپا کرد. او معتقد بود که زمان عمل فرا رسیده، و در هر حال «بشریت به عقاید انتزاعی، به ویژه در این روزها، توجهی نمی‌کند». او نوشت که برای احیای اسلام به یک انقلاب واقعی تحت رهبری یک «پیشتاز امت» نیاز است که باید از تنها «نسل قرآنی»، یعنی صحابه پیامبر، الگو و نمونه بگیرد. از نظر تحلیلی، دو مرحله را می‌توان از تولد پیشتاز تا استقرار جامعه اسلامی، مشخص کرد: اول مرحله بلوغ معنوی (مرحله الهام قرآنی که هدفش آزاد کردن فرد از قید از خودبیگانگی جاهلی است)، و دوم مرحله نبرد علیه این جامعه جاهلی. مفهوم جهاد تمامی این جریان را از تلاش فردی تا تفکر درباره قرآن و مبارزه مسلحانه، در بر می‌گیرد (ژیل، ۱۳۶۶: ۵۵).

#### د) گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال بعد از سید قطب

نظرات و پیشنهادات قطب باعث برداشت‌ها و تفاسیر متضادی از سوی مریدانش شد که روی چند موضوع عمده تکیه می‌کردند. این موضوعات عبارت بود از نقش «پیشتاز امت»، ویژگی‌های اعضا و رهبری آن؛ ماهیت جدا شدن از جامعه؛ و روابط میان «پیشتاز امت» و مومنانی که در نظام جاهلی به زندگی مشغولند. اختلافات بر سر این مسائل باعث شکاف میان طرفداران قطب شد. گروه بزرگی از اعضای جوان اخوان المسلمین به رهبری شیخ «شکری احمد مصطفی» به تفسیر و اجرای دقیق نظرات سید قطب معتقد بودند و ضمن جدا کردن خود از جامعه جاهلی و اعضای آن‌ها را با کافر برابر دانسته و تکفیرشان کردند. این گروه که خود را «جماعت المسلمین» می‌خواند بعداً به عنوان «التکفیر و الهجره» معروف شد. بعضی از اعضای «جماعت تبلیغ» به این گروه پیوستند و دیگران گروه‌های مشابهی براساس مفهوم جدایی از جامعه، تشکیل دادند (دکم‌جیان، ۱۳۷۷: ۱۶۹).

جماعت دیگری که نماد رادیکالیسم اسلامی است سازمان «الجهاد» مصر است که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به ریاست «عبدالسلام فرج» پایه‌گذاری شد. این جماعت در راه اقامه دولت اسلامی و پیاده کردن شریعت همه راه‌های خشونت بار را مجاز می‌دانست. عبدالسلام فرج جوامع کنونی را تکفیر کرده و راهی برای رهایی جز قتل و خشونت نمی‌شناخت و معتقد بود آیاتی که به تسامح و عفو و گذشت دعوت می‌کند منسوخ شده است. وی جزوه «الفریضه الغائبه» را



نگاشت و در آن قوانین موجود در جوامع کنونی را احکام کفر و وضع شده به وسیله کافران دانست. منظور وی از فرضیه غایب جهاد است. آنچه در نظریات وی تازگی دارد این است که او در این جزوه جهاد را واجب شمرده است در حالی که در فقه اهل سنت، جهاد واجب کفایی است و مهم‌تر اینکه وی جهاد را در درون جامعه اسلامی واجب شمرده است در حالی که جهاد همواره بر رویایی با بیگانگان غیر مسلمان اطلاق می‌شده است (مرادی، ۲۰). «خالد اسلامبولی»، یکی از اعضای سازمان الجهاد، در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۸۱، انورسادات رئیس جمهور مصر را ترور نمود. از آن زمان تاکنون گروه‌های اسلامگرای بسیاری در گوشه و کنار جهان سر برافراشتند که شاید چالش‌انگیزترین و مطرح‌ترین آن‌ها القاعده باشد، گروهی که ضربه زدن به غربی‌ها، علاوه بر دولت‌ها و نهادهایشان را مشروع می‌داند و مبارزه با آن به مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی کشورهای غربی بدل شده است.

### نتیجه‌گیری

ورود مدرنیسم به مصر، بدون تردید یکی از اثرگذارترین موضوعاتی می‌باشد که تاثیر بسزایی در رقم خوردن تاریخ نوین مصر داشته است. حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ باعث گشودن شدن مرزهای این کشور به روی افکار مدرن غربی شد. اندیشمندان و متفکران مصری پس از آشنا شدن با جوامع غربی و اندیشه‌های جدید اروپایی به ضعف و عقب ماندگی خود پی بردند. ورود مدرنیسم به مصر، علاوه بر مزایای خود مانند بیدار کردن اذهان خفته مصری‌ها و باز نمودن دروازه‌های جهانی به روی آن‌ها، بحران‌ها و مشکلات فراوانی برای جامعه مصر آفرید. از یک سو استعمار باعث شد این کشور زیر سلطه و حاکمیت بیگانگان اداره شود، و از سوی دیگر، تقلید هیات حاکمه از غرب و دست زدن به مدرنیزاسیون افراطی بدون شناخت واقعیت‌های جامعه مصر باعث به وجود آمدن بحران چند بعدی در این کشور شد. ما در این فصل با مرورری بر تاریخ مصر، چگونگی ورود مدرنیسم به این کشور و بحران‌های حاصله از آن را بررسی کردیم و نشان دادیم که چگونه بنیادگرایی اسلامی و نوع افراطی آن یعنی رادیکالیسم اسلامی، خود را به عنوان یک واکنش قدرتمند نسبت به بحران‌های جامعه مطرح نمود. با مرور وقایع تاریخ مصر در قرن بیستم می‌توان نتیجه گرفت که با گذشت زمان بحران‌های موجود در

جامعه مصر شدت یافتند اما هیات حاکمه نتوانست برای مقابله با آنها راه حل مناسبی بیابد. این امر باعث شد که خیل عظیمی از بنیادگرایان اسلامی با تاسیس گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال و دست زدن به اقدامات خشونت بار، راه رادیکالیسم اسلامی را در پیش بگیرند. همه این گروه‌ها استفاده از خشونت علیه رژیم سیاسی و نیروهای آن را با توسل به اندیشه‌های سید قطب که از چارچوب ایدئولوژیک منسجمی برخوردار بود و از خشونت برای رسیدن به قدرت سیاسی و ایجاد یک نظم سیاسی جدید استفاده می‌کرد، توجیه می‌کردند. تفسیر آیات جهاد و قتال در قرآن و زندگی برخی فقهای تندروی اهل سنت برای ساختن و پرداختن آن چارچوب ایدئولوژیک مورد بهره برداری قرار گرفت. این نوع تفسیرهای رادیکال از متون اسلامی و احادیث و نوشته‌های اندیشمندان اسلامی در تمامی آثار سازمانی گروه‌های مذکور به چشم می‌خورد. در مجموع باید گفت بنیادگرایی اسلامی و نوع افراطی آن یعنی رادیکالیسم اسلامی، قیام و شورش علیه وضع موجود و بحران چند بعدی به وجود آمده در کشورهای اسلامی بعد از ورود مدرنیسم به این کشورهاست. بنیادگرایی اسلامی پاسخی به مبارزه‌طلبی غرب می‌باشد و معتقدان به این خط مشی، آن را هویت جدیدی برای مسلمانان و راه‌حلی برای زوال و انحطاط جوامع اسلامی می‌دانند. اینکه تا چه حد موفق بوده و به چه دستاوردهایی در صحنه اندیشه و عمل نایل آمده، خود البته موضوع بحث جداگانه‌ای است.

## فهرست منابع (الف) منابع فارسی

- آقایی، بهمن و صفوی، خسرو (۱۳۶۵). **اخوان المسلمین**. تهران: شرکت انتشاراتی رسام.
- احمدی، حمید (۱۳۷۷). «آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چارچوب نظری»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال پنجم، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز.
- الحسینی، اسحاق موسی (۱۳۷۵). **اخوان المسلمین، بزرگ‌ترین جنبش اسلامی معاصر**، ترجمه سیدهادی خسروشاهی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- الخدای، صلاح عبدالفتاح (۱۳۸۰). **سیدقطب از ولادت تا شهادت**، ترجمه جلیل بهرامی‌نیا. تهران: نشر احسان، ۱۳۸۰.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۱). **تاریخ نهضت‌های دینی - سیاسی معاصر**. تهران: انتشارات بهبهانی.
- دکم‌جیان، هریر (۱۳۷۷). **جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب؛ بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی**، چاپ سوم، ترجمه حمید احمدی. تهران: انتشارات کیهان.
- عراقچی، سیدعباس (۱۳۷۵). «نهضت بازخیری مسلمانان در قرن بیستم: بنیادگرایی یا افراط‌گرایی»، **مجله سیاست خارجی**، سال دهم، شماره ۱.
- عشماوی، محمد سعید (۱۳۸۲). **اسلام‌گرایی یا اسلام؟**، ترجمه امیر رضایی. تهران: انتشارات قصیده سرا.
- قرضاوی، یوسف (۱۳۸۱). **اخوان المسلمین؛ هفتاد سال دعوت، تربیت و جهاد**، ترجمه عبدالعزیز سلیمی. تهران: نشر احسان.
- کوپل، ژیل (۱۳۶۶). **پیامبر و فرعون (جنبش‌های نوین اسلامی در مصر)**، چاپ اول، ترجمه حمید احمدی. تهران: انتشارات کیهان.
- لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱). **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: انتشارات اطلاعات.
- لوین، زآ (۱۳۷۸). **اندیشه‌ها و جنبش‌های نوین سیاسی اجتماعی در جهان عرب**، ترجمه یوسف عزیزی بنی طرف، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرادی، مجید. «تاریخ اسلام سیاسی معاصر؛ از دعوت تا خشونت»، **ماهنامه ارتباطات فرهنگی**، شماره ۱۸، مهر و آبان.
- مرادی، مجید (۱۳۸۴). «**فراز و فرودهای مواجهه جهان عرب با غرب**»، **ماهنامه ارتباطات فرهنگی**، شماره ۱۸، مهر و آبان.

موثقی، سیداحمد (۱۳۷۸). جنبش‌های اسلامی معاصر، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.

#### ب) منابع عربی

صبری، محمد (۱۹۹۱). تاریخ مصر من محمد علی الی العصر الحدیث، مکتبه مدبولی. القاهره: الطبعة الاولى.

عمون، هند اسکندر (۱۹۲۳). تاریخ مصر، مکتبه المعارف. القاهره: الطبعة الثالثة.

قطب، سید (۱۹۶۴). معالم فی الطريق، مکتبه وهبه. القاهره: الطبعة الاولى.

#### ج) منابع انگلیسی

Khurshid, A. (۱۹۸۳). **The Nature of the Islamic Resurgence**, in John. Esposito (Ed.), **Voices of Resurgence Islam**. New York: Oxford University Press.

Lawrence, B. Bruce. (۱۹۸۷). "Muslim Fundamentalist Movements: Reflection toward a New Approach", in Stowasser, Freger B. (Ed.), **The Islamic Impulse**. London: Croom Helm.

Rubin, B. (۱۹۹۸). "Islamic Radicalism in the Middle East: A Survey and Balance Sheet". **Middle East Review of International Affairs Journal** (MERIA Journal), Vol. ۲, No. ۱ – May.

Said, E. (۱۹۸۹). **Orientalism**. New York: Vintage Books.